

تلاش‌های مطبوعاتی میرزا مرتضی قهرمان در زمانه قاجار به خرید چند فروند هواپیما برای مشهد منجر شد

کارزار آیروپلان روی کاغذ

سیده نعیمه زینبی| جریده «خورشید» که نام خود را از اجرام آسمان وام گرفته است، تلاش بی‌وقفه‌ای برای بازکردن پای غول‌های آه‌نین به مشهد دارد. این روزنامه‌ازه‌انبرماه سال ۱۳۰۲در چهار صفحه منتشر می‌شود و مرتضی میرزا قهرمان، شاعر مشروطه‌خواه و سیاست‌مدار قاجاری صاحب امتیاز آن بیشتر مقاله‌های جریده‌اش را خود نگارش می‌کند.

او از همان نخستین شماره‌ها با نگارش مقالات و سلسله گزارش‌هایی، جامعه، مسئولان و نجبان شهر را برمی‌انگیزد تا برای ارتش خراسان هواپیما بخرد. آن زمان حدود بیست سال از اختراع هواپیما گذشته و استفاده نظامی از آن نیز رایج شده بود. این تکاپوی روزنامه‌نگاران‌ه تأثیر عمیقی بر قشر فرهیخته و بازاری می‌گذارد تا بعدها در خرید هواپیما مشارکت کنند.

● آیروپلان و تضمین امنیت

قلم قهرمان تیغی برنده دارد. هنوز جوهر مجوزش خشک نشده که صابون انتقادش به جامعه متمولین و پولداران شهر می‌خورد و مسئله آیروپلان را پیش می‌کشد. میرزا با کلمات تند و تیز خود چنین استدلال می‌کند که در قدیم خبری از هواپیما و توپ نبوده و مردم برای شهرها برج و بارو می ساختند تا از خود دفاع کنند. از نگاه او با ورود هواپیما به بازار جنگ و برتاب گلوله از راه دور، نباید به این حصار گلی اکتفا کرد؛ بلکه باید بهره‌وری از علم را سرلوحه قرار داد.

در واقع او هواپیما را کالایی تشریفاتی نمی‌بیند، بلکه آن را لازمه بقای ملی و صنعتی می‌داند. استدلال او ساده اما تند است؛ «در دنیایی که قدرت‌ها برای طلا و ثروت می‌جنگند، فقدان فناوری‌هایی مثل هواپیما به معنای بازنده بودن است.» او به ثروتمندان مشهد هشدار می‌دهد که ثروت آنان در این شهر، بدون ابزارهای مدرن دفاعی در امان نیست. در رؤیای میرزادور نیست که سکنه کره زمین بفهمند در کرات دیگر هم انسان هست و با آیروپلان راه مراده و تجارت با آنان را بگشایند، او از این تمثیل برای تقویت

وقتی آیت‌الله کاشانی زکات رابه خرید هواپیما اختصاص داد

۲ مهر ۱۳۰۴ باز هم مقاله قهرمان درباره آیروپلان با گلیایه از تجار، به انگیزه‌های اشاره‌ای عیان‌تر می‌کند و می‌نویسد؛ «کشور مادر تمام امور نظامی خود را تکمیل کرده ولی در موضوع آیروپلان و کنشی هنوز فقیر است.

هواپیما؛ رؤیایی که به حقیقت پیوست

روایت به قسمت‌های پرکشش خود می‌رسد؛ اما در گذر حوادث سیاسی و دگرگونی‌های مطبوعاتی، آرشبو شماره‌های بعدی روزنامه «خورشید» از میان رفته و زنجیره این روایت تاریخی تا ابد در پرده ابهام باقی می‌ماند. نمی‌دانیم پول‌های زکات توانست ملغ‌های آهنی را به مشهد بیاورد یا نه. البته حتی اگر این تلاش قهرمان و پیگیری‌های هفتگی او به نتیجه‌ائی نرسیده باشد، باز هم اثر ماندگار

تلاش‌های مطبوعاتی میرزا مرتضی قهرمان در زمانه قاجار به خرید چند فروند هواپیما برای مشهد منجر شد

کارزار آیروپلان روی کاغذ



تصویری از هواپیمای نظامی یونکرس در ایران اواخر دوره قاجار

آن هم هواپیماهای دیگری از روسیه و آلمان خریداری می‌شود و این نکته چنان برای میرزا مرتضی اهمیت دارد که بارها در نوشته‌هایش به آن تأکید می‌ورزد. در پاییز ۱۳۰۳ او با لحنی تفاخرآمیز می‌نویسد؛ «در همان مملکتی که مالیات وعواندآن از حقوق و مستمری و مقرری و شهریه مفت خورهای طهران در عصر وثوق‌الدوله بیشتر نبود، حال درآمد به خرید آیروپلان و تانک و اتومبیل زره‌پوش می‌رسد.»

● حساب و کتاب میرزا برای آیروپلان!

۱۱دربهبشت‌ماه سال ۱۳۰۴است وقهرمان دست از سر ملاکین، نمایندگان مجلس و هرکسی که دستش به جایی بند است برنمی‌دارد. البته درخواست قهرمان پس از درگیری‌های خونین مرزی باترکمن‌ها که امنیت خراسان را به مخاطره انداخته بود و پیروزی بر آنان به وسیله هواپیمای جنگی ارتش، از حد پیشنهاد فراتر می‌رود. او بر این باور است چون اسم آیروپلان بزرگ است کسی جرئت نمی‌کند پا پیش بگذارد؛ به همین خاطر او با دادن جزئیات مالی دل تصمیم‌گیرنده‌ها را محکم می‌سازد؛ «قیمت این آیروپلان‌ها (جنگنده) از ۶الی ۱۲ هزار تومان بیشتر نیست.

خرید یک فروند آیروپلان مختص لشکر شرق اعانه جمع‌کند. آیت‌الله کاشانی در یک مجلس عمومی اجازه می‌دهد که بخشی از زکات مردم به مصرف این کار برسد و تصریح می‌کند؛ «من می‌خواهم این اعانه را از رعایا و کسبه و زارعین و دهاتی‌هایی که به محضر من می‌آیند، دریافت دارم تا متمولین تعلم بگیرند و بدانند وظیفه آنان چیست. ظاهراً این اتفاق دیگر رو حائیان و

ردهای چاپ جریده «خورشید» تا واسط دوره پهلوی اول در مطبوعات قابل پیگیری است. خود مرتضی میرزا نیز بعدها به خدمات اداری روی می‌آورد و حتی خبر انتصاب او به ریاست اداره سجل احوال (ثبت احوال) مشهد منتشر می‌شود. او در سال ۱۳۲۳ مرگ را پذیرا می‌شود، ولی ردپایش در کارهای عام‌المنفعه و میهن‌پرستانه – مانند پوشش خرید آیروپلان برای شهر و مشارکت در تأسیس نخستین مدارس نوین دخترانه – همچنان رنگ تعلق و عشق عمیق او به وطنش را بازتاب می‌دهد.

ماجرای عبور نخستین هواپیما از آسمان مشهد و شکست ترکمن‌ها

سیمرغ امروزی خراسان آمد



هواپیمای یونکرس ۳۳۷ ایران به نام قمری

لشکر شرق می‌کنیم تا زودتر ترکمن‌ها را مغلوب نمایند، نه اینکه در منبر گریه کنید که ترکمان آمده و چنین و چنان کرده است.» شما اگر مرد میدان هستید و دلتان برای مملکت می‌سوزد، هر یک به قدر خود به لشکر شرق کمک کنید، یکی اسب بفرستد، دیگری غله، آذوقه و یا پول، و بگویند ما دلمان به زوار امام رضا (ع) می‌سوزد و این مساعدت‌ها را با

علما را هم به این امر تشویق می‌کند. در آخرین خبر قهرمان باز هم سوزش را به تجار می‌زند و می‌گوید؛ «وقتی یک نفر مجتهد می‌گوید من حاضر زکات گرفته و به این مصرف برسانم، آیا اگر شما کوتاهی کنید، نباید گفت شما علاقه به وطن و به دیانت ندارید؟»



ردهای چاپ جریده «خورشید» تا واسط دوره پهلوی اول در مطبوعات قابل پیگیری است. خود مرتضی میرزا نیز بعدها به خدمات اداری روی می‌آورد و حتی خبر انتصاب او به ریاست اداره سجل احوال (ثبت احوال) مشهد منتشر می‌شود. او در سال ۱۳۲۳ مرگ را پذیرا می‌شود، ولی ردپایش در کارهای عام‌المنفعه و میهن‌پرستانه – مانند پوشش خرید آیروپلان برای شهر و مشارکت در تأسیس نخستین مدارس نوین دخترانه – همچنان رنگ تعلق و عشق عمیق او به وطنش را بازتاب می‌دهد.

بجنورد در محاصره قرار می‌گیرد و بیم تسلیم شهر می‌رود که ظاهراً حکومت، هواپیمایش را برای مبارزه با ترکمن‌ها به ستاد لشکر شرق می‌فرستد و آیروپلان بالاخره آسمان مشهد را می‌شکافد. مرتضی میرزا شادمانی‌اش را از ورود این غول‌های آه‌نین با شعر بازتاب می‌دهد؛ «سیمرغ امروزی خراسان آمد/ یاهددهد و نامه سلیمان آمد/ یائی ملک الموت پیوت است و عجب / کز دیده او بر تن ما جان آمد.» با ورود این هواپیما به جنگ، ورق برمی‌گردد. نیروی دویست نفره لشکر، ۹ روز مقاومت می‌کنند تا طیاره جنگی به کمکشان می‌آید و با بمباران شورشیان، بر آن‌ها فائق می‌آید. این ماجرایکی از روشن‌ترین نمونه‌هایی است که صد سال پیش مرتضی میرزا قهرمان از آن بهره می‌جوید تا نشان دهد چگونه عقب‌ماندن در فناوری می‌تواند امنیت یک خطه و یک کشور را به تاراج ببرد. مسئله ترکمن‌ها و راهزنی‌های مداوم آن‌ها با به‌کارگیری این ابزار مدرن خیلی زود حل‌وفصل می‌شود تا در سال‌های پس از آن، اخبار ناامنی در این مسیر برای همیشه به پایان برسد.

تاریخنگار

نخستین مرکز انتقال خون مشهد



اردلان| برابر اسناد، در سال ۱۹۷۵میلادی (پنجاه سال پیش) قطعه‌نامه سازمان بهداشت جهانی پیرامون خون و ایجاد بانک خونی برای کمک به بیماران نیازمند و مجروحان به تصویب رسید. این قطعه‌نامه با تأکید بر ایجاد سرویس‌های ملی برای ارتقای خدمات انتقال خون و اهدای داوطلبانه (بدون دریافت پاداش مادی) مصوب و منتشر شد.

در ادامه، این سیاست با تأسیس سازمان‌های انتقال خون جامه عمل پوشید. در کشور ما تا پیش از این یعنی در دوره جنگ جهانی دوم، انتقال خون به صورت پراکنده و بیمارستان به بیمارستان انجام می‌شد. اما سال ۱۳۳۱ خورشیدی نخست مرکز انتقال خون در مرکز خون ارتش و مرکز انتقال خون شیروخورشید سرخ شروع به کار کرد و در نهایت هم بالاخره در سال ۱۳۵۳ سازمان انتقال خون ایران تأسیس شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم مجلس شورای اسلامی اساسنامه سازمان را در سال ۱۳۶۳ تصویب و سازمان انتقال خون را به عنوان تنها متولی تأمین خون و فرآورده‌های خونی در سراسر کشور درجهت گسترش خدمات ملی انتقال خون و حذف سایر سیستم‌های موازی مشخص و شبکه خون‌رسانی کشور را طراحی و تدوین کرد. پایگاه انتقال خون خراسان هم به عنوان دومین پایگاه در مهرماه ۱۳۵۷ در خیابان سنایاد مشهد افتتاح شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی این مرکز توسعه و تجهیز شد تا به عنوان یکی از ۹ منطقه آموزشی کشور بهره‌برداری شود. تصویری که می‌بینید، متعلق به مرکز انتقال خون جمعیت شیروخورشید سرخ در مشهد دوره پهلوی دوم است.

اخبارقدیمی

با استناد به روزنامه راستی؛ مشهد ۷۰سال پیش هر روز یک اتفاق دارد

پیداد ناامنی



بسطامی| اوضاع یک ولایت چقدر می‌تواند بد باشد که روزنامه در یک خبر هم زمان ماجرای ربوده شدن دو پسر بچه و تجاوز به یک دختر بچه را چاپ کند؟ روزنامه راستی در اردیبهشت سال ۱۳۲۲ خورشیدی می‌نویسد؛

«هفت سارق مسلح پسر بچه شانزده‌ساله‌ای را ربودند. به طوری که خبرنگار ما گزارش می‌دهد، پرنشپ هفت نفر سارق مسلح به منزل آقای حاجی شهنازی در گوش‌لاغر(جایی در نزدیکی تربت حیدریه) حمله کرده و حسن شهنازی طفل شانزده ساله آقای شهنازی را ربوده و با خود به کوه می‌برند و برای پس دادن وی مبلغ ۵۰ هزار تومان مطالبه می‌کنند. برای دستگیری سارقین مسلح عده‌ای مأمور اعزام شده، ولی تا این ساعت که خبر زیر چاپ است، مأمورین نتوانسته‌اند ردپایی از سارقین مسلح پیدا کنند و سارقان گویا تهدید کرده‌اند که اگر پول درخواستی نرسد، پسر بچه ربور را به قتل خواهند رسانید.»

راستی پس از درج این خبر فوری می‌نویسد؛ « گویا فرزند حاجی علی محمد گوهری هم ربوده شده، ولی خوشبختانه ژاندارم‌ها توانسته‌اند خیلی اتفاقی بچه را نجات دهند.» فردای چاپ این خبر، حاجی علی محمد گوهری در نامه‌ای به روزنامه از مأمورانی که فرزندش را نجات داده‌اند تشکر می‌کند و ماجرای گروگان گرفته شدن فرزندش را این‌طور توضیح می‌دهد؛ «چون در آن روزنامه، خبری درباره ربوده شدن فرزندم محمدگوهری به وسیله سه نفر سارق درج شده بود که اینجانب در اثر ترس از سارقان و تهدیدهایشان، مراتب را به مقامات ژاندارمری اطلاع نداده و برای استخلاص فرزندم از مشهد به محل گروگان‌گیری (کوه‌های تربت حیدریه) رفته بودم تا آنچه آنان می‌خواهند را بدهم و فرزندم را پس بگیرم اما با تعجب مشاهده نمودم که خوشبختانه در اثر بیداری و هوشیاری مأمورین ناحیه ژاندارمری خراسان و هنگ ژاندارمری مشهد، سه نفر افسر و عده کافی ژاندارم با ماشین و بی‌سیم در محل حاضر و در تعقیب سارقین می‌باشند که در نتیجه سارقین به کوه متواری و فرزندم آزاد گردید. لذا بر خود واجب می‌دانم که به این وسیله از مأمورین ژاندارمری به خصوص سرکار سرهنگ ستاد وزیری فرماندهی ناحیه ژاندارمری خراسان و سرکار سرهنگ ستاد عباسی فرماندهی ژاندارمری مشهد و سرکار سرگرد ثابت فرمانده هنگ ژاندارمری تربت حیدریه که بلافاصله شخصاً در محل واقعه حاضر و دستورات کافی جهت تعقیب سارقین صادر نموده‌اند، تشکر و قدردانی نمایم. خواهشمند است دستور فرمایند مراتب در آن روزنامه شریفه درج گردد.»

کمی پایین‌تر از این خبر آماری به داد خواست و تظلم خواهی از مردی که به د ختر دوازده‌ساله‌اش تجاوز کرده، شکایت کرده است. ماجرا وقتی وحشت‌انگیز می‌شود که طبق آنچه مادر دختر گفته این دهمین هتک حرمتی است که به او صورت گرفته است. اما ماجرا از چه قرار است. مادر بیچاره ماجرا را این‌طور تعریف کرده است؛ «شکایات، دختر اینجانبه که تقریباً ۱۲ ساله است، از شدت فقر و نداری به عنوان کلفتی در نزد مرد کفاشی که در خیابان تهران سکونت دارد، به امانت سپردم. این شخص به جبر و زور دخترم را ناقص کرد و شکایت کردم اما دادخواهی نکردند. باز از ناچاری در نزد فرد دیگری در بالاخیابان که صاحب سمت و درجه در وزارت است، به کلفتی دادم اما آنجا هم بدبختانه برادر این فرد که سرباز وظیفه بوده، پرنشپ دختر این کمینه را با جبر و عنف برای یک عمر بدبخت کرده است. رفتم گریه کردم طوری که تمام اهالی آن محل از زن و مرد مستحضر این ماجرا شده‌اند و حالا استدعا دارم به دادم برسید و دادخواهی کنید.»